

# اخلاق نگارش: رهیافتی فضیلت‌گرا

**چکیده:** مقبولیت نوشته، افزون بر رعایت مسائل فنی و ساختاری نگارش، در گرو رعایت اصول اخلاقی است. به این معنا که اخلاق نگارش بخشی ناگسستنی از فرآیند نوشتن است. برای بررسی اخلاق نگارش می‌توان از رهیافت‌های مختلفی چون پیامدگرایانه، تکلیف‌گرایانه، و فضیلت‌گرایانه سود جست. با این حال، نویسنده در نوشتار حاضر اخلاق نگارش را از منظر فضیلت‌گرایانه به بحث می‌گذارد. به زعم نویسنده، صداقت، حدشناسی، شجاعت، و شفافیت، از جمله آشکارترین فضایل قلمی است که بدون آن‌ها هر نوشته‌ای فاقد صلاحیت اخلاقی خواهد بود. از این رو، وی هر کدام از صفات و ویژگی‌های مذکور را در امر نگارش اخلاقی به طور مبسوط تشریح می‌نماید. در خلال بحث، نویسنده با ارائه شاهد مثال‌هایی از بی‌فضیلتی‌های رایج در عرصه نگارش و به خصوص یاوه‌نویسی، می‌کوشد تا طرحواره‌ای از اخلاق نگارش فضیلت‌گرایانه به دست دهد و اخلاق نگارش را نه به مثابه ضوابط و اصول، بلکه چونان فضایل مینشی فکری و رفتاری بازشناسد.

**کلیدواژه:** نگارش اخلاقی، اخلاق نگارش، رویکرد فضیلت‌گرایانه در نوشتن، فضایل قلمی، فضایل اخلاقی نگارش، فضایل نگارشی، اخلاق نوشتن، اخلاق نگارش فضیلت‌گرایانه.

## ۱. درآمد

گاه هنگام خواندن نوشته‌ای احساس می‌کنیم نویسنده از دل متن در چشمان ما خیره می‌شود و با درشت‌ترین واژگان ممکن به شعور، فهم، دانش، اطلاعات، قدرت داوری و از همه مهم‌تر به شخصیت ما توهین می‌کند، بی‌آنکه آشکارا به ما دشنامی داده باشد. با خواندن متن زیر چنین حسی به من دست داد:

ملاصدرا چنان متعصبانه به افکار پوسیده یونان باستان جمود دارد که با اینکه دو بیست سیصد سال پس از کشف بطلان سکون زمین و مرکزیت آن زندگی می‌کرده، باز هم به همان افکار فلسفه یونان باستان معتقد بوده است و می‌گفته زمین مرکز عالم است.

پیش از بررسی این سخن، بد نیست به چند «واقعیت» تاریخی توجه کنیم.

**نخست:** ملاصدرا در سال‌های ۹۷۹-۱۰۵۰ هجری قمری یا ۱۵۷۱-۱۶۴۲ میلادی می‌زیست.

**دوم:** گالیله در سال‌های ۱۵۶۴-۱۶۴۲ زندگی می‌کرد و درست همزمان با ملاصدرا از دنیا رفت.

**سوم:** گالیله نظریه خورشیدمرکزی خود را در کتاب جنجالی گفتگو درباره دو نظام اصلی جهانی<sup>۱</sup> در سال ۱۶۳۲ به زبان «ایتالیایی» منتشر کرد. وی در این کتاب از نظریه خورشیدمرکزی کوپرنیک در برابر نظریه زمین‌مرکزی رایج دفاع کرد. کتاب درباره گردش کرات آسمانی<sup>۲</sup> کوپرنیک نیز در سال ۱۵۴۳؛ یعنی در سالی که خودش از دنیا رفت، به زبان «لاتین» منتشر شد. در این کتاب نیز نظریه خورشیدمرکزی نه به مثابه واقعیت، بلکه فرضی که بهتر می‌تواند به کار محاسبات آید نگریسته شد و اوسیاندر، بانی اصلی نشر این کتاب و مروج نظریه کوپرنیک، در مقدمه آن نوشت لازم نیست این قبیل فرضیه‌ها صادق باشند، بلکه کافی است مشکلات را بهتر حل کند.<sup>۳</sup>

1. *Dialogo sopra i due massimi sistemi del mo. (Dialogue Concerning the Two Chief World Systems).*

2. *De revolutionibus orbium coelestium. (On the Revolutions of the Celestial Spheres).*

۳. آلن اف. چالمرز؛ چیستی علم؛ درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی؛ ترجمه سعید زیباکلام؛ تهران: سمت، ۱۳۸۱، ص ۱۷۷.

## ۲. فضیلت‌های نگارشی

سرشت نگارش عمومی و جایی که هدف از نوشتن خواننده شدن است، چیزی نیست جز طرح اندیشه خود، آن را با خواننده در میان گذاشتن و او را شریک تفکر خود قراردادن. از این رو هیچ نویسنده‌ای برای خودش نمی‌نویسد و همواره با به دست گرفتن قلم وارد قراردادی با مخاطبان خود می‌شود که ملزم به پاسداشت آن است. اومبرتو اکورد در آغاز کتاب اعترافات یک رمان نویس جوان<sup>۵</sup> نقش مخاطب را در نوشته‌ها به خوبی توصیف می‌کند:

من به آن دسته از نویسندگان بدی تعلق ندارم که می‌گویند تنها برای خودشان می‌نویسند. تنها چیزی که نویسندگان برای خودشان می‌نویسند، لیست‌های خریدی است که به آنها کمک می‌کند یادشان باشد چه بخرند و سپس می‌توان دورشان انداخت. ما بقی از جمله لیست خشک شویی، پیام‌هایی هستند خطاب به کسی. آنها تک‌گویی نیستند، گفتگو هستند.<sup>۶</sup>

در نتیجه نویسنده همیشه برای کسی می‌نویسد و با کسی گفتگو می‌کند. این گفتگو با دیگری، او را ملزم به تن دادن به اصولی اخلاقی می‌کند. از این منظر به گفته خانم آن سورما، «نوشتن فعالیتی اخلاقی است با الزاماتی اخلاقی».<sup>۷</sup> بنابراین نمی‌توان جنبه‌های اخلاقی نوشتن را نادیده گرفت. حال برای بررسی اخلاق نگارش می‌توان از رهیافت‌های مختلفی چون پیام‌دگرایانه و تکلیف‌گرایانه سود جست، اما نگارنده در این نوشته آن را صرفاً از منظری فضیلت‌گرایانه به بحث می‌گذارد، بی‌آنکه منکر آن رهیافت‌ها باشد.

رهیافت فضیلت‌گرا به اخلاق نگارش بر این اصل استوار است که نویسنده و کسی که از طریق نوشتن با مخاطبان خود سخن می‌گوید، باید فضایل یا کمالاتی داشته باشد و از رذایلی که مانع نگارش اخلاقی می‌شود بپرهیزد. از این منظر فارغ از نتایج نوشتن، هرانسانی که قلم به دست می‌گیرد، باید واجد صفات منش‌ی و سجایای نفسانی خاصی باشد که خود را در نوشتن نشان بدهد و کار نگارش او را سامانی اخلاقی و فضیلت‌گرا بدهد.

حال اگر نویسنده فضیلت‌گرا و به اخلاق نگارش پایبند باشد، صادقانه آنچه را که خود اندیشیده و بدان دست یافته است طرح می‌کند، با

چهارم: تا قرن هیجدهم، یعنی پس از مرگ صدرا نیزاین نظریه هنوز به نظریه‌ای مسلط تبدیل نشده بود و کاستی‌هایی داشت که نظریه جاذبه عمومی نیوتون آنها را برطرف کرد و به تدریج این نظریه مقبول افتاد.

پنجم: در این زمان ایران با صنعت چاپ آشنا نبود. کشور ما مترجمانی نداشت تا این کتاب‌ها را از زبان «ایتالیایی» یا «لاتین» به فارسی ترجمه کنند. امکان ارتباطی علمی گسترده‌ای در کار نبود تا صدرا و دیگران از وجود این نظریه و مناقشاتی که در فلورانس و رم جریان داشت باخبر شوند و در نظام آموزشی حوزه‌های علمیه جهان اسلام، تعلیم زبان «ایتالیایی» یا «لاتین» گنجانده نشده بود، پس صدرا حتی اگر این کتاب‌ها را به دست می‌گرفت قادر به خواندن آنها نبود و ترجمه انگلیسی آنها نیز منتشر نشده بود و اگر می‌شد نیز برای صدرا فایده‌ای نداشت.

ششم: نظریه خورشیدمرکزی کوپرنیک خود ریشه در نظریات «پوسیده» تریونانی داشت. به این معنا که در یونان باستان، نخست نظریه خورشیدمرکزی و حرکت زمین رواج داشت و پیروان فیثاغورث از آن دفاع می‌کردند، اما بعدها

چون این نظریه با حواس ظاهری بینندگان مغایرت داشت، نظریه بطلمیوسی زمین‌مرکزی چیره شد. کوپرنیک خود در مقدمه کتابش نوشت که هراگلیدس فیثاغوری، اکناتوس، نیکتاس سیراکوزی و فیلائوس فیثاغوری نیز به دوزان

زمین قائل بودند<sup>۴</sup> و اینها همه یونانی بودند و افکارشان از همان دست افکار «پوسیده» به شمار می‌رفت.

اینک می‌توانیم اندکی درباره نویسنده عبارات بالا سخن بگوییم و او را ارزیابی کنیم. ظاهراً وی اطلاعاتی از حوزه‌ای که درباره آن سخن می‌گوید ندارد. خود را بی‌نیاز از استناد و آوردن دلایلی به سود خود و نقض دلایل خلاف می‌بیند و با مقوله انصاف و عدالت در داوری آشنا نیست. به جای بررسی پدیده‌های تاریخی و توجه به افراد در متن تاریخی خودشان، آنها را به صورتی گسسته از واقعیت تحلیل می‌کند و با مسلم‌گرفتن امور نامسلم و گاه خطا، خواننده را فریب می‌دهد و او را ابله فرض می‌کند. بدین ترتیب به شعور او توهین می‌کند، قواعد نانوشته و نوشته نگارش و پایبندی به آنها را نادیده می‌گیرد، به خود اجازه می‌دهد هرگونه بخواهد واقعیت‌های تاریخی را نادیده بگیرد و حقیقت را چون مومی در دستان خود شکل بدهد و در یک سخن وی فاقد فضیلت علمی و دور از اخلاق نگارش است.

در نتیجه نویسنده همیشه برای

کسی می‌نویسد و با کسی گفتگو

می‌کند. این گفتگو با دیگری، او را

ملزم به تن دادن به اصولی اخلاقی

می‌کند. از این منظر به گفته

خانم آن سورما، «نوشتن فعالیتی

اخلاقی است با الزاماتی اخلاقی».

۵. این کتاب را مجتبی ویسی ترجمه و انتشارات مروارید در سال جاری منتشر کرده است، اما خود آن را ندیده‌ام. گزارش این ترجمه و جلسه بررسی و نقد آن در کتاب ماه ادبیات (شماره ۱۹۵، دی ماه ۱۳۹۲، ص ۷۳-۷۶) آمده است.

6. Umberto Eco, Confessions of a Young Novelist, Harvard University Press, Cambridge, MA, 2011, p. 29.

7. Anne Surma, Public and Professional Writing: Ethics, Imagination and Rhetoric, Palgrave MacMillan, London, 2005, p. 11.

۴. کوپرنیک: در دوران افلاک آسمانی؛ ترجمه سیدحسن تقی زاده؛ در فلسفه علمی، لوکرسوس [و دیگران]، ترجمه منوچهرتسلیمی [و دیگران]؛ تهران، سخن، ۱۳۳۸، ص ۷۰، ۷۱.

صداقت و دقت، نه با نمایشگری و تظاهر، بلکه با منش نویسنده خود را در متن نشان می‌دهد و از طرق زیر حاصل می‌شود.

### ۱-۱-۲. پرهیز از دروغ

آشکارترین ویژگی صداقت دوری از دروغ است. نویسنده فضیلت‌گرا از آنجا که منش حق‌جویانه و حقیقت‌طلبانه را در خود پرورانده است، از هرچه که حقیقت را مخدوش کند می‌پرهیزد. دروغ را چه بیان خلاف واقع بدانیم و چه بیان خلاف باور،<sup>۱۳</sup> نشانه حق‌گریزی، بزدلی، فریبکاری و درماندگی در مواجهه جدی با حریفان است. از این منظر دروغ‌گویی فارغ از سود و زیانی که به دیگران می‌رساند، بازگویی شخصیت حقیر شخص دروغ‌گوست. به تعبیر کانت: «دروغ‌گویی بیشتر نقض تکلیف در مقابل خویش است تا در مقابل دیگران. دروغ‌گو حتی اگر با دروغ‌گفتن خود به کسی زیان نرساند، با وصف این در معرض بدنامی و حقارت است. وی شخصیت خود را از دست داده است، خود را بدنام کرده است و از تکلیفی که نسبت به خود دارد تخطی کرده است».<sup>۱۴</sup> به همین سبب نویسنده فضیلت‌گرا باید به هوش باشد و از مدعیات دروغین در نوشته خود بپرهیزد. نمونه‌ای از نقض حقیقت‌طلبی را در این ادعای دروغین آشکارا می‌توان دید: «ارسطو که خودش عملاً و علناً مبلغ همجنس‌گرایی بود. این موضوع‌ها امروزه برای همه مردم دنیا روشن و شناخته شده است».

این ادعا آشکارا دروغ است. نویسنده نیز هیچ مستندی برای تأیید سخن خود به دست نداده است و آن را امری مسلم قلمداد کرده است. بدین ترتیب هم دروغ گفته و هم خواننده را فریفته است، اما طبق شواهد تاریخی، در حالی که در یونان باستان گونه خاصی از تمایل به همجنس‌دیده و پذیرفته می‌شد،<sup>۱۵</sup> ارسطو به طور مشخص از معدود کسانی بود که به مخالفت با آن برخاست و آن را نوعی بیماری دانست و نوشت:

حالات دیگر حالات فاسدی هستند که به سبب عادت پدید می‌آیند، مانند عادت به کندن موها یا جویدن ناخن‌ها یا خوردن ذغال و خاک یا عشق‌ورزی با پسران. این‌گونه حالات در بعضی کسان، ناشی از فطرت است و در بعضی نتیجه عادت. برای مثال کسانی که در نوجوانی قربانی شهوت دیگران شده‌اند.<sup>۱۵</sup>

در نتیجه ادعای آن نویسنده دروغ است، چون با واقعیت سازگار نیست و دروغ است، چون با باور نویسنده نیز نمی‌تواند سازگار باشد. زیرا اگر

وضوح با مخاطبان در میان می‌گذارد، عادلانه دیدگاه‌ها یا شواهد خلاف و بدیل را برمی‌شمارد، منصفانه درباره آنها داوری می‌کند، نیک‌منشانه و با ادب از واژگان مناسب برای بیان اندیشه خود سود می‌گیرد و از به‌کارگیری واژگانی که راهزن باشد و مخاطب را سردرگم یا گمراه کند، دوری می‌جوید. همه اینها مستلزم داشتن منش و سبجه‌ای است که وجود آن برای نگارش اخلاقی ضروری است، هرچند که کسب و پرورش آن زمان می‌برد و کاری است عمرانه.

از این نگاه اخلاق نگارش، مجموعه قواعد، اصول و دستورالعملی نیست که همچون بخشنامه از بیرون به نویسنده تحمیل می‌شود، بلکه برآیند نویسنده خوب و فاضل بودن، کسب منش است که می‌توان آن را در لابلای گفتار و نوشتارش دید. به این معنا شوپنهاور به درستی میان شیوه نوشتن و شخصیت و منش نویسنده پیوندی ناگسستنی برقرار می‌کند و می‌گوید: «سبک قیافه‌شناسی ذهن است و کمتر از قیافه ظاهر فریب‌آمیز می‌نماید».<sup>۸</sup>

با این نگاه آشکارترین فضایل قلمی که کف نگارش اخلاقی را تشکیل می‌دهند و بدون آنها هر نوشته‌ای فاقد فضیلت اخلاقی خواهد بود عبارتند از: صداقت، حدشناسی، شجاعت و شفافیت.

### ۱-۲-۲. صداقت

خوانندگان عموماً به نویسنده اعتماد می‌کنند و نوشته او را گزارشی از حقیقت می‌دانند. این انتظار باید درست برآورده شود و نویسنده ملزم است که در همه روند اندیشه‌ورزی و بیان ماحصل آن حق طلب باشد. از این منظر گوهر اخلاق نگارش، حقیقت‌خواهی و صداقت در گزارش داده‌ها و یافته‌ها و باور خویش است. به این معنا که نویسنده واقعاً آنچه را که بدان رسیده و برایش مدلل شده است، به مخاطب گزارش کند و آن را بازگوید.<sup>۹</sup> مک‌فرلین از برنارد ویلیامز، فیلسوف معاصر آمریکایی نقل می‌کند که حق‌گویی را متشکل از دو فضیلت می‌داند: نخست صداقت و دیگری دقت.<sup>۱۰</sup> در نتیجه هر حرکتی که صداقت و دقت را مخدوش کند، ضد فضیلت است و دور شدن از اخلاق نگارش. نکته اساسی که مک‌فرلین به خوبی بر آن انگشت می‌گذارد آن است که صادق بودن و صداقت داشتن، دقیق‌تر از حقیقت‌گویی است؛ زیرا حقیقت امری ذهنی است و با گذر زمان و پیدایش شواهد تازه ممکن است مخدوش شود و بی اعتبار گردد، اما صداقت امری ثابت است و شخص صادق کسی است که در بیان یافته‌ها و با خودش روراست است.<sup>۱۱</sup>

۱۲. برای بررسی تعاریف گوناگون دروغ رک به: سیدحسن اسلامی؛ دروغ مصلحت‌آمیز؛ بحثی در مفهوم و گستره آن؛ قم: مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه و بوستان کتاب، ۱۳۸۷، فصل سوم. ۱۳. ایمانوئل کانت؛ درس‌های فلسفه اخلاق؛ ترجمه منوچهر صانعی دزه‌بیدی؛ تهران: نقش و نگار، ۱۳۷۸، ص ۱۶۳.

۱۴. تئودور گمپرتس؛ متفکران یونانی؛ ترجمه محمدحسن لطفی؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۵۲۰.

۱۵. ارسطو؛ اخلاق نیکوماخوس؛ ترجمه محمد حسن لطفی؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۷۸، ص ۲۶۰.

۸. آرتور شوپنهاور؛ «کتاب و نویسندگی»؛ ترجمه کامران فانی، در کتاب الفبا، به همت غلامحسین ساعدی؛ ج ۲، ص ۱۳۴.

9. Bruce Macfarlane, Researching with integrity: The Ethics of Academic Enquiry, Routledge, New York, 2009, p. 91.

10. Ibid., p. 93.

11. Ibid., p. 97.

بند حقیقت یا دروغ نیست، و نه می‌خواهد حقیقتی را اثبات کند و نه نفی نماید. به همین سبب گفتار و نوشتارش «یاوه» است.<sup>۱۸</sup> نه مغایر حقیقت است و نه مطابق حقیقت، بلکه در آن تناظری منفی یا مثبت وجود ندارد. در نتیجه خواننده نمی‌داند با آن چه کند. به نوشته فرانکفورت اریک امپر در رمان داستان کثیف تفاوت دروغ و یاوه را خوب نشان می‌دهد. قهرمان داستان در کودکی این نصیحت را از پدرش شنیده است: «تا وقتی که می‌توانی با یاوه‌ای راه خود را بگشایی، هرگز دروغ نگو».<sup>۱۹</sup>

زمانی فانی پاسکال در حضور ویتگنشتاین گفت: «درست احساس سگی را دارم که زیرش گرفته باشند». ویتگنشتاین با انزجار گفت: «تو نمی‌دانی سگی که زیر گرفته شده است، چه احساسی دارد».<sup>۲۰</sup> خطای پاسکال آن نیست که سخن ناصوابی بر زبان آورده، بلکه وی اصولاً برای درست‌گویی کوششی نکرده است.<sup>۲۱</sup> در واقع این ادعای پاسکال نه ریشه در حقیقت دارد و نه دروغ به شمار می‌رود، بلکه اصولاً با واقعیت و حقیقت ارتباطی ندارد.<sup>۲۲</sup> البته این نگرش نهایت دقت در گفتار را می‌رساند و شاید برای ما که به سادگی سخن می‌گوییم و حکم می‌دهیم دشوار به نظر برسد.

یکی از ویژگی‌های یاوه‌گو که او را از شخص دروغگو متمایز می‌کند، «آزادی» عمل او است. حتی شخص دروغگو برای آنکه دروغش را بیاوراند، بسیار می‌کوشد سنجیده باشد و صرفاً برخی از داده‌ها را تحریف یا مسخ یا باژگون کند، اما به متن و زمینه وفادار است، تا گفته و نوشته خود را واقع‌نما سازد. به همین سبب تابع نوعی محدودیت ناظر به حقیقت است و همواره گوشه چشمی به آن دارد. حال آنکه شخص یاوه‌گواز این منظر دستش باز است و هرچه بخواهد می‌گوید و می‌نویسد و حتی پروایی از به هم ریختن متن و بافت و بستر سخن و نوشته ندارد.<sup>۲۳</sup> از این منظر محال است کسی بتواند دروغ بگوید، مگر آنکه فکر کند حقیقت را می‌داند، اما شخص یاوه‌گواز این نظر کاملاً رها است و نیازی به دانستن حقیقت و آن‌گاه تلاش برای کتمان آن ندارد.<sup>۲۴</sup> از این منظر می‌توان گفت شخص دروغگو نیز به نوعی در گفتار و نوشتار خود احساس «مسئولیت» می‌کند، حال آنکه شخص یاوه‌گو چنین نیست و به سادگی چشمانش را می‌بندد و چون پروای «اظهار» یا «کتمان» حقیقت را ندارد، هرچه به ذهنش رسید می‌نویسد و هرچه به دهانش آمد می‌گوید.

وی به واقع چنین باوری داشت و چون باور به امری تاریخی است، ملزم بود برای باور خود مستندات تاریخی داشته باشد و شواهدی از متون تاریخی به سود خویش بیاورد. نوشتار ارسطو نیز در شرایط تقیه نوشته نشده است و ارسطو دلیلی برای پنهان داشتن عقیده واقعی خود نداشته است.

گاه نیز نویسنده با افزودن یا برداشتن قیدی، واقعیت ساده و در مواردی قابل دفاعی را به دروغی بزرگ از این دست تبدیل می‌کند: «همه اندیشمندان دنیا می‌دانند که آنچه امروز ما (فلسفه اسلامی) می‌نامیم، هم تحریف مکتب ارسطو است و هم تحریف مکتب اسلام». کسی که این‌گونه قاطعانه حکم می‌راند، دچار خطای اخلاقی دروغ‌گویی شده است. کافی بود به جای «همه»، با کمی دقت و تواضع می‌نوشت «برخی» یا «عده‌ای». در آن صورت مطلب راست و قابل دفاعی نوشته بود. همین آفت تعمیم و حرص قاطعانه سخن‌گفتن باعث می‌شود تا این داور و داورهای دیگر این نویسنده را بی‌اعتبار بدانیم: «امروز برای هر متفکری از بدیهی‌ترین بدیهیات است که فلسفه ارسطو فلسفه نبوده، بل تخیل محض بوده است».

## ۲-۱-۲. پرهیز از یاوه

صداقت در نگارش، مستلزم پرهیز از «یاوه» است. یاوه با دروغ فرق می‌کند. سخنان آغازین این مقاله بر ضد صدرا، نوعی «یاوه» به شمار می‌رود. مقصود توهین نیست، بلکه بیان نوعی گفتار و نوشتار است که در آن هیچ دغدغه صواب و خطا دیده نمی‌شود. برای بسط این نکته از هری فرانکفورت، فیلسوف آمریکایی، یاری می‌گیرم. وی در سال ۱۹۸۶ مقاله نامدار خود «در باب یاوه» را منتشر کرد. خوانندگان از این مقاله استقبال فراوانی کردند تا آنجا که فرانکفورت آن را در سال ۲۰۰۵ به صورت کتابی مختصر به همین نام منتشر کرد.<sup>۱۶</sup> وی میان سه مفهوم «حقیقت»، «دروغ» و «یاوه» یا مزخرف و چرند تفاوت می‌گذارد. در نتیجه از سه گروه نام می‌برد: راست‌گویان، دروغ‌گویان و یاوه‌گویان. شخص راستگو همواره «دغدغه حقیقت» را دارد و می‌کوشد به گونه‌ای منظم به آن نزدیک شود و آن را در گفتار و نوشتار خود منعکس سازد. شخص دروغگو مشخصاً «دغدغه کتمان حقیقت» را دارد و سعی می‌کند به گونه‌ای منظم و سازگار حقیقت را بپوشاند و خلافتش را بازگوید، اما شخص یاوه‌گو اصولاً «فاقد دغدغه حقیقت» است و برایش مهم نیست که گفتار و نوشتارش سازگار باشد یا نباشد و با حقیقت بخواند یا بر ضد حقیقت باشد.<sup>۱۷</sup> وی ضرورتاً حتی در پی دروغ‌گویی نیست، اما نمی‌توان گفتارش را تصدیق یا تکذیب کرد. در نتیجه دشمنان واقعی حقیقت به گفته فرانکفورت دروغ‌گویان نیستند، بلکه یاوه‌گویان هستند. به بیان دیگر شخص یاوه‌گو و یاوه‌نویس در

18. Ibid., p. 48.

19. Ibid. p. 38.

20. Ibid., p. 24.

21. Ibid., p. 32.

22. Ibid., p. 33.

23. Ibid., p. 52.

24. Ibid., p. 55.

16. Harry G. Frankfurt, On Bullshit, Princeton University Press, Princeton, 2005.

17. Ibid., p. 55.

خلاف منش فاضلانیه است و نویسندگان با فضیلت از آن می‌پرهیزند.

#### ۴-۱-۲. پرهیز از انتحال

انتحال یا سرقت علمی، شامل هر نوع اقدام یا حتی عدم اقدامی می‌شود که نتیجه آن فریب خوردن خواننده درباره نویسنده واقعی متن است که پیش روی وی قرار دارد. بدین ترتیب اگر نویسنده در نوشته خود از آثار دیگران به شکل مستقیم یا غیرمستقیم استفاده کند، اما از ارجاع دادن به منبع اصلی بپرهیزد یا به شکلی مبهم و نامناسب عمل کند، مرتکب انتحال شده و دست به تقلب زده است.<sup>۲۶</sup> این عمل با هر انگیزه و بهانه‌ای باشد، کاری است ضد اخلاقی و امروزه از خطرترین سوء رفتارها در عرصه کار علمی به شمار می‌رود. انتحال چه از نظر پیامد گرایانه و چه تکلیف‌گرایانه خطا است؛ زیرا هم پیامدهای منفی در پی دارد و هم نقض تکلیف و تعهدات نویسنده در قبال خوانندگان خویش است، اما افزون بر آنها این عمل نوعی رذیلت اخلاقی در عرصه نگارش و ضد فضیلت است.

نویسنده با فضیلت، دارای صداقت، شجاعت و عدالت است.

نویسنده صادق از انتحال که نوعی

آشکارترین ویژگی صداقت دوری از

دروغ است. نویسنده فضیلت‌گرا

از آنجا که منش حق‌جویانه و

حقیقت‌طلبانه را در خود پرورانده

است، از هرچه که حقیقت را

مخدوش کند می‌پرهیزد. دروغ را

چه بیان خلاف واقع بدانیم و چه

بیان خلاف باور، نشانه حق‌گریزی،

بزدلی، فریبکاری و درماندگی در

مواجهه جدی با حریفان است.

دروغ مکتوب و به خودبستن کار دیگران است می‌پرهیزد. برعکس، وی به یافته‌ها و داشته‌های دیگران احترام می‌گذارد و همواره صادقانه به وامداری خویش اشاره می‌کند. لازمه شجاعت آن است که نویسنده شهادت ابراز حقیقت و معرفی منابع نوشته خود را داشته باشد. عدالت نیز مستلزم آن است که حقوق دیگران را پاس دارد. در مقابل

کسی که دست به انتحال می‌زند، شهادت ندارد تا شخصیت واقعی خویش را نشان دهد. در نتیجه در پس شخصیت علمی دیگری پنهان می‌شود، کار او را به خود می‌بندد و به نوشته ریکا مور هوارد، در سایه غول‌ها پناه می‌گیرد و می‌ایستد.<sup>۲۷</sup> در نتیجه انتحال آشکارا رفتاری ضد فضیلت است و نویسنده با فضیلت از آن چون طاعون می‌گریزد.

#### ۲-۲. حدشناسی

حدشناسی، برآمده و زاده خودشناسی و تحقق عملی فضیلت تواضع است. مقصود از خودشناسی همان نگرش سقراطی است که شخص به جهل خود در برابر دانش خود واقف باشد و حدود دانایی و نادانی

۲۶. سیدحسن اسلامی؛ نوشتن در جزایر پراکنده؛ جستارهایی در اخلاق پژوهش؛ قم؛ نور مطاف، ۱۳۹۱، ص ۱۲۵.

27. Rebecca Moore Howard, Standing in the shadow of giants: Plagiarists, authors, collaborators.

سخنان پیش‌گفته بر ضد صدرا نیز نمونه‌ای از یاه‌نویسی در فرهنگ ما به شمار می‌رود؛ زیرا این سخنان حتی دروغ نیست تا با ردیف کردن واقعیت‌ها نادرستی آنها را نشان دهیم. اصولاً به نظر می‌رسد نویسنده سعی نکرده به‌گونه‌ای منسجم بر ضد صدرا دروغ بگوید، بنابراین ادعاهایی پیش می‌کشد که مبتنی بر بی‌خبری صدرا از سخنان گالیله است و اگر کسی کمترین فهمی از تاریخ آن دوران ایران و ایتالیا و ارتباطات جهانی داشته باشد، حتی اگر بخواهد دروغ بگوید، چنین سخنانی پیش نمی‌کشد، بلکه می‌کوشد به شکلی منظم برخی نیمه حقیقت‌ها را کنار هم بچیند و با دستکاری و مسخ آنها به هدف نادرست خود برسد، اما در متن مورد بحث چنین تلاشی نیز دیده نمی‌شود. بنابراین با اطمینان قابل توجهی می‌توان این دست سخنان را «یاه» نامید. حال آنکه یاه از فضیلت و یاه‌گویی از بافضیلت‌نویسی فاصله بسیار دارد.

#### ۳-۱-۲. پرهیز از نیمه حقیقت

گاه برخی نویسندگان به خصوص در نوشته‌های جدلی خویش، هنگام استناد به دیگران و در مقام تقویت موضع خویش، بخش‌هایی از سخن را که همسویا نظرشان است می‌آورند و آغاز، میانه و فرجام همان سخن را که ناقض مدعایشان است، نادیده می‌گیرند و بدین ترتیب با نقل سخنی که دروغ نیست، اما در عین حال همه حقیقت به شمار نمی‌رود، تصویری مخدوش از دیدگاه آن شخص به دست می‌دهند و خواننده را خواسته یا ناخواسته می‌فریبند. حاصل این نوع دستکاری‌ها آن است که مثلاً عارفی مسلمان به صورت ملحدی تمام عیار معرفی می‌شود و با آوردن بی‌بیتی که اصل آن درست است، خلاف معنایش نتیجه گرفته و ادعا می‌شود:

[ملاهادی] سبزواری لا اله الا الله را به منزله جارویی می‌داند که به انسان داده‌اند و از او خواسته‌اند غبار از روی دریا برانگیزاند:

داد جارویی به دستم آن نگار  
گفت از این دریا برانگیزان غبار

تصریح می‌کند که لا اله الا الله یک امر سالبه به انتفای موضوع است و یک چیز لغوی مصرفی است.

همچنین در این قبیل نوشته‌های جدلی، شاهد آن هستیم که ملاصدرا فیلسوف یا علامه طباطبایی مدافع فلسفه به شخصیت‌هایی فلسفه‌ستیز تبدیل می‌شوند و با نقل ناقصی از سخنانشان، تصویری نادرست از آنان به دست داده می‌شود.<sup>۲۵</sup> حال آنکه استناد به مرجعیت‌های علمی و نقل‌های ناقص و گسسته از آنان

۲۵. سیدحسن اسلامی؛ «الهیات الهی، الهیات بشری؛ نقدی روش‌شناختی»؛ هفت آسمان، ش ۴۵، بهار ۱۳۸۹.

توان شخصی خود را معیار میزان نوشتن بدانند و چون کم می‌نویسد، این‌گونه داوری کند: «جمع بیشترنویسی و بهترنویسی ممکن نیست و آنان که بسیار می‌نویسند، آثارشان سرشار از خبط و خطا است». این دست داوری، بیش از آنکه گویای اعتبار و خرده‌بینی نویسنده باشد، بیانگر آن است که وی با سرشت و منطق نوشتن آشنا نیست. همچنین نویسنده‌ای که نه روان‌شناس است، نه به زبان‌های زنده دنیا آشنا و نه خبری مناسب از آفاق گیتی دارد، حق ندارد این‌گونه با جزم و قطع درباره کتاب زمینه روان‌شناسی هیلگارد داوری کند: «و اکنون مهم‌ترین درسنامه روان‌شناسی در آفاق گیتی است». نمونه دیگر این جنس داوری‌ها آن است که درباره نویسنده انگلیسی‌زبان کتاب امر به معروف و نهی از منکر در اندیشه اسلامی<sup>۳۱</sup> این‌گونه سخن گفته شود:

به یقین اگر مایکل کوک به حوزه علمیه نجف یا قم بیاید و درس خارج امر به معروف و نهی از منکر آغاز کند، روحانیون بسیاری در درس او زانو می‌زنند.

حال آنکه نه مایکل کوک در درس خارج گفتن متخصص است و نه اصولاً حوزه چنین آمادگی‌ای دارد که این‌گونه از کسی که بیرون از حوزه پرورش یافته است و نگاهش به مسائل تاریخی است، نه فقه‌ای استقبال کند. اگر نویسنده کمی حدشناس بود، این‌گونه سخن نمی‌گفت.

این جنس داوری‌ها گویای خودشناسی و بی‌توجهی به حدود معرفتی و اخلاقی خویش است. امیرمؤمنان از حدشناسی به مثابه نعمت این‌گونه یاد کرده است:

نِعْمَتَانِ لِلْعَبْدِ: أَنْ يَعْرِفَ قَدْرَهُ، وَلَا يَتَجَاوَزَ حَدَّهُ.<sup>۳۲</sup>

بنده را دو نعمت است: قدر خویش بدانند و از حد خویش نگذرد.

## ۲-۲-۲. پرهیز از کلان‌گویی

یکی از آفات نگارش در جامعه ما، تلاش برای ارجاع همه مشکلات به یک منبع و گاه یک شخص است. این گرایش موجب می‌شود تا برخی نویسندگان بی‌توجه به مسائل تاریخی و ابعاد گوناگون یک مسئله و به دلیل نشناختن حدود معرفتی خویش داوری‌هایی کنند که نه تنها از نظر اخلاقی گزاف‌گویی و خروج از حد خویش به شمار می‌رود که از نظر علمی نیز عمیقاً مخدوش است و به جای اعتبارآفرینی برای نویسنده، مایه بی‌اعتباری‌اش می‌شود. یکی از مایه‌های رایج در جامعه علمی ما پررنگ کردن نقش غزالی در به حاشیه‌راندن فلسفه است. در چنین فضایی و بی‌آنکه در این باره

خود را بشناسد. وقوف به خود، جرأت اظهار نظر لازم، احتیاط در موارد مبهم و خودداری در موارد ناشناخته را در پی دارد. بدین ترتیب نویسنده خودشناس به فضیلت تواضع دست پیدا می‌کند. مقصود از تواضع خودشکنی یا انکار توانایی‌های خویش و یا کم‌ارج دانستن آنها نیست، بلکه همان‌طور که نانسی اسنوگفته تواضع عبارت است از اغراق نکردن درباره توانایی خود و و فهم نقاط ضعف خویش.<sup>۲۸</sup> البته صرف وقوف به محدودیت و نقص خود ضرورتاً به تواضع عملی نمی‌انجامد، بلکه شخص باید آنها را جدی بگیرد و در محاسبات خویش بگنجانند.<sup>۲۹</sup>

درک محدودیت‌های خود، جدی‌گرفتن آنها و ترتیب اثر دادن به آنها، نویسنده را به فضیلت حدشناسی راه می‌برد. در نتیجه خواهد دانست

حدشناسی، برآمده و زاده

خودشناسی و تحقق عملی فضیلت

تواضع است. مقصود از خودشناسی

همان نگرش سقراطی است که

شخص به جهل خود در برابر دانش

خود واقف باشد و حدود دانایی

و نادانی خود را بشناسد. وقوف

به خود، جرأت اظهار نظر لازم،

احتیاط در موارد مبهم و خودداری

در موارد ناشناخته را در پی دارد.

نمونه‌ای از این حدشناسی را مقدسی در کتاب احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم نقل می‌کند. وی در سرخس شیخی می‌بیند که نقشه جهان اسلام و کفررا ترسیم کرده و حدود و ثغور آن را مشخص کرده است. از او می‌پرسد: «آیا تو هرگز به سفر رفته‌ای؟» او پاسخ می‌دهد: «در همه عمر پای از سرخس بیرون ننهاده‌ام».<sup>۳۰</sup> و با این حال گستاخانه نقشه جغرافیای جهان اسلام را می‌کشد.

حدشناسی ابعاد و جلوه‌های متعددی دارد که در این جا تنها به سه جنبه اساسی آن اشاره می‌کنم: ۱. پرهیز از داوری نامستدل. ۲. پرهیز از کلان‌گویی. ۳. اعتراف به جهل خود.

## ۱-۲-۲. پرهیز از داوری نامستدل

آزادی قلم به دست‌گرفتن و هرچه نوشتن، به نویسنده فضیلت‌گرا حق نمی‌دهد که هرچه خواست و به ذهنش رسید بنویسد و با داوری نامستدل و نامستند خود به شعور خوانندگان توهین کند. نویسنده نباید

28. Nancy E. Snow, "Humility", in Personal Virtues: introductory essays, edited by Clifford Williams, New York, Palgrave Macmillan, 2005, p. 75.

29. Ibid., p. 82.

۳۰. محمد رضا شفیعی کدکنی؛ «نقش ایدئولوژی در تغییر معیارهای هنری (نگاهی به دگرگونی بوطیقا در دو سوی مرزهای ایران)»؛ بخارا، شماره ۹۵-۹۶، مهر و آبان ۱۳۹۲، ص ۶

۳۱. برای آشنایی با این کتاب و گزارشی از اندیشه‌های نویسنده آن رک به: سیدحسن اسلامی؛ «برخوانی امر به معروف و نهی از منکر در اندیشه اسلامی»؛ هفت آسمان، شماره ۲۹، بهار ۱۳۸۵. ۳۲. ابوالحسن علی بن محمد الیثی الواسطی؛ عیون الحکم و المواعظ؛ تحقیق حسین الحسنی البیرجندی؛ قم: دارالحدیث، ۱۳۷۶، ص ۴۹۸.

مستلزم شجاعت فکری و آمادگی مواجهه با خطرات نگارش است. در اینجا تنها به سه جنبه شجاعت علمی و فکری اشاره می‌کنم: ۱. شجاعت در ابراز رأی. ۲. شجاعت در اعتراف به خطای خود. ۳. شجاعت در پذیرش نقد.

### ۱. ۳. ۲. شجاعت در ابراز رأی

آشکارترین جلوه شجاعت فکری، دفاع شورمندانه از نظر خود و ایستادگی در برابر دیدگاه‌های مخالف است. از این منظر نویسندگان شجاع کسی است که دیدگاهی را که درست می‌داند بر مخاطبان عرضه کند و از مخالفت جامعه علمی و خطراتی چون انزوا و طرد نهراسد. کسی که همواره در بیان آرای خود نگران موافقت یا مخالفت جامعه علمی است و بیش از دغدغه صواب و خطا، به قبول و رد اجتماع می‌نگرد و بر اساس آن تصمیم می‌گیرد، فاقد شجاعت است. پیگیری کارهای علمی مستلزم تن دادن به نوعی شجاعت فکری است که بدون آن نویسندگان به نوعی مصلحت‌اندیشی و دوراندیشی فرصت طلبانه دچار می‌شود که با حقیقت‌جویی فاصله فراوانی دارد.

### ۲ - ۳ - ۲. شجاعت اعتراف به خطا

دومین شکل شجاعت فکری، اعتراف به خطای خویش است. هیچ نویسنده‌ای مصون از خطا نیست و دیر یا زود یا خودش متوجه خطای پیشین خویش می‌شود یا دیگران خطایش را بر او آشکار می‌کنند. نحوه برخورد با این خطاست که نویسنده شجاع را از نویسنده بزدل متمایز می‌کند. مرحوم سید جلال‌الدین آشتیانی نمونه‌ای از شجاعت اعتراف به خطای خویش را به نمایش گذاشت. وی در یکی از آثارش به غزالی بسیار تاخت و بعدها که متوجه تندروی یا خطای خویش شد، شجاعانه به آن اعتراف کرد و نوشت:

غزالی در بیان این قبیل از مسائل مربوط به معارف کم نظیر و یکی از اکابر علمای اسلام باید محسوب شود و الحق عنوان حجة الاسلام حق اوست. [...] نگارنده حقیر به این مرد بزرگ در یکی از آثار خود جسارت کرده است و اکنون جای آن است که جداً عذر بخواند.<sup>۳۶</sup>

### ۳ - ۳ - ۲. شجاعت قبول نقد

گاه نیز نویسنده پس از نشر نوشته‌اش در معرض نقادی جدی قرار می‌گیرد و خطای کارش آشکار می‌شود. شکل سوم شجاعت در اینجا آن است که وی به سادگی پذیرای خطایش باشد و از هرگونه مقاومتی بپرهیزد. در این وضعیت کتمان خطا، ایستادگی، نادیده گرفتن نقدها و یا زشت‌تراز آن حمله به ناقدان، نه تنها گره از کار نمی‌گشاید، بلکه بازگویی ترس و هراس نویسنده‌ای است که از پذیرش خطای خود تن می‌زند. در مقابل نویسندگان شجاع کسی است که در چنین حالتی

۳۶. جلال‌الدین آشتیانی؛ شرح بر زاد المسافر: معاد جسمانی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹، ص ۲۸۹.

بحث جامعی صورت گرفته باشد، نویسنده‌ای این‌گونه بر ضد غزالی و کتاب تهافت الفلاسفه داوری کرده است:

غزالی نه تنها تبریر درخت تناور علوم عقلی زد، بلکه با تیشه ریشه آن را هم درآورد و هر نهال تازه پس از وی نتوانست برپای خود بایستد [کذا] این تأثیر منحصر به ایران نبود، بلکه سراسر جهان اسلامی از آن بی‌نصیب نماند و غزالی یک تنه باعث افول این علوم در میان همه مسلمانان شد که در آن روزگار از اروپاییان جلوتر بودند. این تأثیر حتی تا دوران جدید هم ادامه یافته [...] دهه‌ها و شاید سده‌ها زمان لازم است تا تأثیر فکری غزالی از بین برود.

چنین داوری‌هایی فاقد مستندات تاریخی و نوعی گزاف‌گویی شاعرانه به شمار می‌رود که به سادگی نادرستی آن را می‌توان نشان داد. این سنخ داوری بیش از آنکه بر ضد غزالی باشد، بیانگر قوت کار او یا رنجوری فلسفه است که پس از حدود هزار سال هنوز از تأثیرات قلم یک تن و تأثیر یک کتاب بهبود نیافته است.

### ۳ - ۲ - ۲. اعتراف به جهل خود

در میان عالمان مسلمان، اعتراف صادقانه به جهل خویش یکی از نشانه‌های علم و معرفت به شمار می‌رفته است، چنان‌که می‌گفته‌اند: «لا اعلم نصف العلم». از سوی دیگری توجهی به جمله «نمی‌دانم»، خود را در معرض هلاکت قرار دادن به شمار می‌رفته است. احادیث متعددی درباره همین ادب یا فضیلت اخلاقی از امامان (ع) نقل شده است که برای رعایت اختصار از آنها می‌گذرم. از نظر شهید ثانی اعتراف به جهل خود مهم‌ترین ادب علمی و اخلاق دانشجویی به شمار می‌رود.<sup>۳۳</sup> وی پس از نقل احادیثی در این زمینه، فصلی بلند درباره اهمیت جمله «نمی‌دانم» و این نگرش می‌گشاید و تأکید می‌کند که برخلاف تصور عمومی، ابراز «نمی‌دانم» از شأن عالمان و دانشوران نمی‌کاهد، بلکه بر منزلت آنان نزد مردم می‌افزاید.<sup>۳۴</sup>

### ۳ - ۲. شجاعت

شجاعت هنگامی معنا پیدا می‌کند که شخص احساس خطر کند و بترسد و در عین حال بر آن غلبه کند، در برابر خطر بایستد و آنچه را که درست و بایسته است انجام دهد. شجاعت شکل‌های مختلفی دارد، از جمله شجاعت فیزیکی، اجتماعی و فکری.<sup>۳۵</sup> نگارش اخلاقی

۳۳. زین‌الدین بن علی عاملی معروف به شهید ثانی؛ منیه المرید فی ادب المرید و المستفید؛ تحقیق رضا مختاری؛ قم: مرکز نشر الإعلام الإسلامی، ۱۳۶۸، ص ۲۱۵.

۳۴. همان، ص ۲۱۷. برای تفصیل این بحث رک به: سید حسن اسلامی؛ «اخلاق دانشجویی از دیدگاه شهید ثانی» در مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی شهیدین، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۸، ج ۶.

35. Mike W. Martin, Everyday morality: an introduction to applied ethics, 4th edition, Thomson Wadsworth, Belmont, 2007, p. 196.

نیست که بتوان برخی رشته‌ها مثل فلسفه را مستثنا کرد و دشوارنویسی را در آنها مجاز شمرد. یاسپرس که خود از فیلسوفان بنام معاصر است، این‌گونه درباره منطق نگارش شفاف اظهار نظر می‌کند:

من خواهان آن‌گونه فلسفه‌ورزی بودم که نزد انسان از حیث انسان بودن قابل فهم و قانع‌کننده باشد، نه امری سری و باطنی مخصوص تنی چند از اشراف. بیشتر دوست دارم به اصطلاح مانند شخصی در کوچه و بازار با مردم کوچه و خیابان صحبت کنم.<sup>۳۹</sup>

برخی به خطا و گاه برای توجیه مبهم‌نویسی خود، به کسانی چون کانت استناد می‌کنند و در این عرصه او را حجت می‌شمارند و به جای شفافیت در نوشتار، عامدانه و گاه ناشیانه دشوار می‌نویسند. حال آنکه این شیوه خطا است. نخست آنکه کانت خود بر شفاف‌نویسی استادانی چون هیوم رشک می‌ورزید و چنین می‌نوشت:

در نویسندگی، همه کس از این موهبت برخوردار نیست که بتواند مانند دیوید هیوم، نکته‌سنجی را با دلپسندی یکجا جمع کند و یا همچون موسی مندلسون، استواری و متانت را با لطف سخن درآمیزد.<sup>۴۰</sup>

دوم آنکه یکی از اشکالات اصلی آثار کانت، همین دشواری نگارشی غیرموجه آن بوده است که فیلسوفی چون جفری وارناک بر آن داشته است تا در عین تصدیق به اینکه «دشواری غیر ضروری نوشته‌های کانت یکی از تراژدی‌های فکری است»<sup>۴۱</sup> و مایه مهجوریت آثار او شده، بکوشد دلایل سه‌گانه‌ای برای آن برشمارد.<sup>۴۲</sup> نکته مهم آن است که آثار کانت، نه «به دلیل» دشوارنویسی، بلکه «به رغم» دشوارنویسی ارزشمند است، بنابراین اگر کسی هم می‌خواهد از او تقلید کند، باید بکوشد چون او بیندیشد نه چون او بنویسد.

در اینجا سه جنبه شفافیت زبانی را از منظر اخلاقی برمی‌شمارم که عبارتند از: ۱. داشتن زبانی ساده، ۲. پرهیز از سره‌گرایی، ۳. دوری از زبان سوگیرانه و تحقیرآمیز.

#### ۱- ۴- ۲. پرهیز از زبان دشوار

کوشش برای به‌کارگیری ساختار پیچیده زبانی و واژگان بسیار فنی و اختصاصی و گاه ساختگی، عمدتاً نوعی فریبکاری به شمار می‌رود

بی‌پرده‌پوشی به خطای خود اعتراف و از ناقدان و کسانی که او را متوجه این کاستی‌ها کرده‌اند سپاسگزاری می‌کند. نمونه‌ای از این شجاعت وارسته را در ویتگنشتاین می‌بینیم که پس از نوشتن کتاب رساله منطقی. فلسفی و نقدهایی که متوجه آن شد، در کتاب بعدی خود، پژوهش‌های فلسفی، به صراحت از خطای خود این‌گونه سخن گفت:

از زمانی که از شانزده سال پیش، دوباره ذهنم مشغول فلسفه بوده است، ناچار در آنچه در کتاب نخست نوشته‌ام اشتباه‌های فاحشی را تشخیص داده‌ام. انتقادهایی که فرانک رمزی به اندیشه‌های من وارد ساخت و در گفتگوهایی متعدد در دو سال آخر زندگی‌اش با او درباره آنها بحث کرده‌ام، به من در فهم این اشتباه‌ها. به میزانی که خودم چندان نمی‌توانم ارزیابی کنم. کمک کرد. حتی بیش از این انتقاد همیشه مطمئن و نیرومند، مدیون انتقادی هستم که یکی از آموزگاران این دانشگاه، سرافا، سال‌ها لاینقطع روی اندیشه‌های من اعمال کرد.<sup>۳۷</sup>

سوگمندانه این نگرش جریان مسلط در عرصه نگارش به شمار نمی‌رود و امروز شاهد آن هستیم که چون ناقدی برخی از نویسندگان را به خطایشان واقف می‌کند، به جای آنکه شجاعانه بدان اعتراف کنند و رفتاری شرافتمندانه در پیش گیرند، با انکار آن یا حمله به شخص ناقد، ترس و هراس خود را از بی‌اعتبار شدن نشان می‌دهند و به جای آنکه با این کار موضع خود را تقویت کنند، آن را سست‌تر می‌سازند. این قبیل نویسندگان با اتخاذ شیوه‌هایی چون زیرنام مستعار پنهان شدن، شخصی‌کردن مسئله، مسئولیت خطا را به گردن دیگران انداختن، اتهام همسویی با دشمنان به ناقد زدن، بازخواست اخلاقی کردن از او و حتی تلاش برای جلوگیری از انتشار نقدها،<sup>۳۸</sup> عمدتاً می‌کوشند ترس عمیق خود از مواجهه با حقیقت و تلاش برای اصلاح خویش را پنهان کنند.

#### ۴- ۲. شفافیت

هدف از نگارش، ارتباط با خواننده و به اشتراک گذاشتن اندیشه خود با او است. به همین سبب نویسنده اخلاقی باید موانع ارتباطی را تا حد ممکن برطرف سازد و از هرگونه اختلال یا «پارازیت» نگارشی که موجب بدفهمی متن و سوءتفسیر می‌شود پرهیزد. این هدف هنگامی حاصل می‌شود که نویسنده روشن و شفاف بنویسد، از واژگان و ساختار متعارف زبانی بهره بگیرد، در پس واژگان مطمئن و دشواریاب پنهان نشود، از واژگان رهن و سوگیرانه در حد ممکن پرهیزد و با افتادن به دام سره‌گرایی مضمون را فدای صورت نکند.

شفافیت در نگارش اختصاصاً به عرصه‌های خاصی ندارد و چنین

۳۹. کارل یاسپرس؛ زندگی‌نامه فلسفی من؛ ترجمه عزت‌الله فولادوند؛ تهران: هرمس، ۱۳۷۹، ص ۱۷۵-۱۷۶.

۴۰. ایمانوئل کانت؛ تمهیدات: مقدمه‌ای برای هر مابعد الطبیعه آینده که به عنوان یک علم عرضه شود؛ ترجمه غلامعلی حداد عادل؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰، ص ۹۲.

۴۱. بریان مگی؛ «کانت در گفتگوی با جفری وارناک» در فلاسفه بزرگ: آشنایی با فلسفه غرب؛ بریان مگی؛ ترجمه عزت‌الله فولادوند؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۷۲، ص ۳۰۱.

۴۲. همان، ص ۳۰۰.

۳۷. لودویگ ویتگنشتاین؛ پژوهش‌های فلسفی؛ ترجمه فریدون فاطمی؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰، ص ۲۶.

۳۸. سیدحسین اسلامی؛ اخلاق و آیین نقد کتاب؛ تهران: خانه کتاب، ۱۳۹۱، ص ۱۸۲-۲۰۸.



مرزها؛ به سوی هرمنوتیک دگرسان کننده گرانس کوانتومی» نوشت و برای مجله معتبر متن اجتماعی<sup>۴۵</sup> که آثار پست مدرن را منتشر می‌کرد فرستاد. پس از آنکه این مقاله چاپ شد، وی طی مقاله‌ای نشان داد که این مقاله چاپ شده فاقد هرگونه معنای محصلی است و صرفاً هدف نویسنده آن بوده است که نشان دهد چقدر برخی از پست مدرن‌ها فریبکارانه می‌نویسند.<sup>۴۶</sup> این ماجرا به جنجالی بزرگ انجامید و سرانجام سوکال اصل مقاله و زمینه و پیشینه آن را به تفصیل در کتاب خود منتشر کرد و در آن درس‌هایی ارائه کرد از جمله: «بد نیست انسان بداند از چه حرف می‌زند. ۲. هرچه نامفهوم بود، ناگزیر ژرف نیست».<sup>۴۷</sup>

۲-۴-۲. پرهیز از سره‌گرایی  
یکی دیگر از آفات اخلاقی نگارش و موانع شفافیت قلمی در جامعه معاصر ما، تلاش افراطی برای سره‌نویسی به قیمت نادیده‌گرفتن سنت ادبی و نگارشی گذشته ما و گسستن پیوند ما با سنت علمی، و از همه اینها گذشته متنی مبهم و پیچیده به دست دادن است که فهم آن نیازمند مراجعه مستمر به واژه‌نامه‌های کهن است. دشواری هنگامی شدیدتر می‌شود که برخی نویسندگان دست به جعل واژه‌های سره می‌زنند و معنایی به آن می‌دهند که در جای دیگر یافت نمی‌شود. برای مثال عبارت زیر را خواندم، اما متوجه نشدم که مقصود از واژه «فرادهش» در آن چیست:

برخی به خطا و گاه برای توجیه مبهم‌نویسی خود، به کسانی چون کانت استناد می‌کنند و در این عرصه او را حجت می‌شمارند و به جای شفافیت در نوشتار، عامدانه و گاه ناشیانه دشوار می‌نویسند. حال آنکه این شیوه خطا است. نخست آنکه کانت خود بر شفاف‌نویسی استادانی چون هیوم رشک می‌ورزید.

پدیدارشناسی در طول قرن بیستم، بخش عمده‌ای از فلسفه قاره‌ای را تشکیل داده است. فلسفه‌ای که در برابر **فرادهش**<sup>۴۸</sup> فلسفه تحلیلی که نمونه فلسفه در انگلستان و آمریکا محسوب می‌شود، قرار دارد.<sup>۴۹</sup>

به دلیل نامعلوم بودن واژه **فرادهش**، معنای جمله روشن نیست. توضیحی هم درباره این واژه در پانویشت یا در واژه‌نامه کتاب نیامده است. مراجعه به واژه‌نامه‌های معروفی چون دهخدا نیز کمکی به خواننده نخواهد کرد؛ زیرا این واژه در آنها نیست. البته واژه «فرا دادن» آمده است با این معانی: شرح دادن مطلبی، بیان کردن و به سویی

و نویسنده با این ترفند، فقر اندیشه خود را نهان می‌سازد. این اتفاق به ویژه در نوشته‌های برخی نویسندگان پست مدرن آشکارا دیده و حتی به مثابه یک راهبرد فریبکارانه به کار برده می‌شود. به نوشته والتر تروت اندرسون، ویراستار کتاب مجموعه مقالات پست مدرنیسم فونتانا، پست مدرن‌ها عامدانه دشوارنویسی پیشه می‌کنند تا سخنان خود را مهم جلوه دهند و در مواقع لزوم فقر علمی خود را بپوشانند. این شیوه‌ای مطمئن است تا نویسنده مخاطبان خود را مرعوب کند و دیگران تصور کنند که در این سخنان نامفهوم حقایقی عمیق وجود دارد. استفن کاتس که خود استادی دانشگاهی و مدافع پست مدرنیسم است، در مقاله «چگونه پست مدرن حرف بزیم و پست مدرن بنویسیم»، نحوه نگارش این گروه را به روشنی بیان می‌کند. به نوشته او:

زبان ساده که پیام‌های آن به راحتی قابل دریافت باشد و مطالب و موضوعات آن کاملاً قابل عرضه و قابل بیان باشند، به هیچ وجه مد نظر ما نیست. این نوع زبان در تفکر پست مدرن جایی ندارد؛ زیرا بیش از حد واقع‌گرا، مدرنیست، واضح و گویا است. زبان پست مدرن باید مبهم، ایده‌آلیستی، گنگ، پیچیده و تخیلی باشد. زبانی غیر صریح و پیچ در پیچ که پیام‌های آن به راحتی قابل کشف و دریافت نباشد و مستلزم ساختار شکنی و رمزگشایی [decoding] باشد. زبانی که مخاطب به راحتی قادر به درک و دریافت محتوا و مضامین آن نباشد.<sup>۴۳</sup>

با این نگرش و با استفاده از صنایعی چون طنز، استعاره، تجاهل، ابهام، ایجاز، ابهام، اشارات، کلمات مرکب پیوندی و تلمیحات باید زبان را پیچیده ساخت. آن‌گاه وی با ارائه جدول و دستورالعملی برای پیچیده‌نویسی، نشان می‌دهد که عبارتی ساده و معمولی چون: «ساختمان‌های معاصر موجب از خود بیگانگی می‌شوند»، چگونه به شکل «مطنطن، پرهیمنه، پیچیده و پرابهام» زیر در می‌آید:

ماقبل | پساً | فضا مندی‌های فرا معاصریت پادمعمارگونه، ما را (باز) محکوم به نوعی تکرار شون‌دگی مرددانه پاداجتماع مندی | فریبندگی می‌سازد، از آن نوعی که به صراحت تمام در گفتمان ضد | جنسیتی بودیاری درباره ذهنیت ریژریز شده بیان شده است.<sup>۴۴</sup>

آن سوکال، استاد فیزیک در دانشگاه نیویورک، برای آشکار کردن بی‌مایگی این قبیل نوشتارهای پست مدرن، در سال ۱۹۹۶ مقاله‌ای بی‌معنا، یاوه و در عین حال مطنطن و درست ساخت به نام «گذر از

45. Social Text.

۴۶. آلن سوکال وزان برک مونت؛ یاوه‌های مد روز کاربرد نادرست علم در گفتار روشنفکران پست مدرن؛ ترجمه جلال حسینی؛ تهران: بازتاب نگار، ۱۳۸۴، ص ۲۲.

۴۷. همان، ص ۲۰۰.

۴۸. تأکید از نگارنده است.

۴۹. رابرت ساکالوفسکی، درآمدی بر پدیدارشناسی، ترجمه محمد رضا قربانی، تهران، گام نو، ۱۳۸۴، ص ۳۸.

۴۳. استفن کاتس؛ «چگونه پست مدرن حرف بزیم و پست مدرن بنویسیم»؛ در پست مدرنیته و پست مدرنیسم؛ تعاریف، نظریه‌ها و کاربردها؛ رابرت آودی [و دیگران]؛ ترجمه و تدوین حسینعلی نودری؛ تهران: نقش جهان، ۱۳۸۰، ص ۱۰۹.

۴۴. همان، ص ۱۱۳.

جمله شاهد هستیم: «این سخن در مطاوی تفسیرالمیزان مکتوم بود تا آنکه [...] آن را افشا کرد<sup>۵۷</sup> و آن را مؤید [...] قرار داد». تعبیر «افشا کرد» بیانگر آن است که گویی علامه طباطبایی سخنی را در لابلای کتابش پنهان کرده بود و از آشکار شدنش پرهیز داشت. تا آنکه ظریفی آمد و آن را آشکار و برملا کرد. حال آنکه کل مسئله خطا است و آنچه که ادعای افشاگری آن می‌رود، تهمت روشنی است که نگارنده آن را در جای خود کاویده است.<sup>۵۸</sup>

### ۳. فرجامین سخن

نویسنده و ام‌دار خواننده است و به دلیل گرفتن پول، وقت و اعتماد خواننده، پذیرای تعهدی شده است که باید بدان پایدار باشد. خواننده در برابر وقت و پولی که به نویسنده و خواندن اثرش اختصاص داده است، انتظار صداقت، شجاعت، توجه به واقعیت، حدشناسی، تواضع، ادب و اطلاعات دقیق، روشن، روزآمد، مرتبط، معتبر و کافی و همچنین شفافیت متن را دارد. با توجه به این تعهد نانوشته، نویسنده اخلاقی باید فضایل اخلاقی نگارش را در خود پرورش دهد و با کاربست آنها در نوشته خویش، براعت‌مد خواننده بیفزاید، این روند را تقویت و بکوشد به شکلی گسترده پیوند اعتماد را حفظ کند و از خیانت به مخاطب پرهیزد. مهم‌ترین فضایل نگارشی که این هدف را تأمین می‌کنند عبارتند از: صداقت، حدشناسی و تواضع، شجاعت و شفافیت.

نویسنده‌ای که به این فضایل آراسته است، همواره می‌کوشد به شعور خواننده احترام بگذارد. از فریبکاری و تحریف واقعیت و غوغاگری پرهیزد. در حد دانش و گستره معرفت خود سخن بگوید. مرز باریک میان راست و دروغ را بشناسد و با افزودن یا کاستن قیدی کوچک، واقعیتی ساده را به دروغی درشت تبدیل نکند. از قلم‌گردانی و حاشیه‌رفتن پرهیزد، در جای لازم برای مدعای خود دلایلی بسنده و مقبول ارائه کند. نوشتاری واضح به دست دهد. از دشوارسازی آن دوری کند و به دروغ برای خود اعتباری فراهم نسازد. حاصل آنکه نویسنده اخلاقی، پند حافظ را آویزه گوش خود ساخته و همواره دانسته و سنجیده سخن می‌گوید و هرگاه سخنی درخور نداشت، خاموشی را بر نادرست‌گویی ترجیح می‌دهد.<sup>۵۹</sup>

متوجه‌کردن و گرداندن<sup>۵۰</sup> تنها پس از آنکه متن انگلیسی کتاب را به دست آوردم، مراد نویسنده را دریافتم و متوجه شدم که در متن اصلی «سنت تحلیلی»<sup>۵۱</sup> آمده است.<sup>۵۲</sup> باز در این ترجمه شاهد واژگانی هستیم که نه در گفتار علمی رایج است و نه در واژه‌نامه‌ها ثبت شده است. مانند «هنگام ورود به رویکرد فرارونده یا پدیدارشناسانه، باید در واژگان خود دگرش<sup>۵۳</sup> مناسبی ایجاد کنیم». «البته در پانویشت معادل دگرش، واژه «modification» آمده است که می‌توان آن را «تغییر» یا «اصلاح» ترجمه کرد. اینجاست که یاد نقدهای مرحوم مجتبی مینوی می‌افتیم که در انتقاد به مرحوم ابراهیم پورداود نوشت:

چه لازم کرده است که اول بنویسیم دوزخ، سپس برای آنکه خواننده معنی آن را بفهمد در حاشیه بنویسیم یعنی جهنم. [...] ما از همه کارهای کردنی، به همین قدر اکتفا نموده‌ایم که با لغت‌های زبان خود بیکار کنیم و با الفاظی که آن عرب‌های پابره‌نه هزارویسصد سال پیش که شهرمدان را فتح کردند، شاید هرگز استعمال هم نمی‌کردند، امروز دشمنی بیهوده بورزیم.<sup>۵۵</sup>

### ۳-۴-۲. پرهیز از واژگان سوگیرانه

سرانجام آن که لازمه شفافیت اخلاقی در نگارش آن است که از واژگان سوگیرانه و توهین‌آمیز پرهیزیم و در نوشته‌های خویش، روشن و بدون کنایه و تعریض سخن بگوییم، مگر آنکه آگاهانه و با دلایلی آشکار و قابل دفاع خواستار به کارگیری زبان کنایی شده باشیم؛ زیرا تعبیرات سوگیرانه و زبان تحقیرآمیز، به جای کمک به کشف حقیقت و هدایت خواننده به سوی فهم مطلب، ذهنش را برمی‌آشوبد و از جاده انصاف و حق دور می‌کند. حال با این سنجه می‌توان گفت که در این جمله اصل بالا نقض شده است: «تاکنون کسی به صورت مکتوب پیروان تفکیک را به اخباری‌گری محکوم نکرده است. آنچه هست، پاره‌ای نقدهای شفاهی، هوایی<sup>۵۶</sup> و افواهی در برخی از محافل علمی است». جدای از آنکه این داوری خلاف واقع است و کسانی به صورت کتبی این جریان را نوعی اخباری‌گری دانسته‌اند، اشکال اصلی چنین داوری، به کارگیری واژه «هوایی» در متنی علمی است. حال آنکه این تعبیر شأن و منزلت علمی ندارد و بوی تحقیر و بی‌ارزش‌سازی دیدگاه رقیب از آن به مشام می‌رسد. همین اشکال را به شکل دیگری در این

۵۰. محمد معین؛ فرهنگ فارسی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۲۴۹۸ و حسن انوری؛ فرهنگ بزرگ سخن؛ تهران: سخن، ۱۳۸۱، ج ۶، ص ۵۲۸۲.

51. Analytic tradition.

52. Robert Sokolowski, Introduction to Phenomenology, Cambridge, Cambridge University Press, 2000, p. 3.

۵۳. تأکید از نگارنده است.

۵۴. رابرت ساکالوفسکی؛ درآمدی بر پدیدارشناسی؛ ص ۱۲۴.

۵۵. مجتبی مینوی؛ «اصرار بسیار مایه افساد می‌شود» در مینوی بر گستره ادبیات فارسی؛ به کوشش ماه‌منیر مینوی؛ تهران: توس، ۱۳۸۱، ص ۱۹۸.

۵۶. تأکید از نگارنده است.

۵۷. تأکید از نگارنده است.

۵۸. برای توضیح بیشتر ترک به: سیدحسن اسلامی؛ رؤیای خلوص؛ بازخوانی مکتب تفکیک؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷.

۵۹. در بساط نکته‌دانان خودروشی شرط نیست یا سخن دانسته‌گوی مرد عاقل یا خاموش

## کتاب‌نامه

22. Eco, Umberto, Confessions of a Young Novelist, Harvard University Press, Cambridge, MA, 2011.
23. Frankfurt, Harry G., On Bullshit, Princeton University Press, Princeton, 2005.
24. Macfarlane, Bruce, Researching with integrity: The Ethics of Academic Enquiry, Routledge, New York, 2009.
25. Martin, Mike W., Everyday morality: an introduction to applied ethics, 4<sup>th</sup> edition, Thomson Wadsworth, Belmont, 2007.
26. Snow, Nancy E. Humility", in Personal Virtues: introductory essays, edited by Clifford Williams, Palgrave Macmillan, New York, 2005.
27. Sokolowski, Robert, Introduction to Phenomenology, Cambridge University Press, Cambridge, 2000.
28. Surma, Anne, Public and Professional Writing: Ethics, Imagination and Rhetoric, Palgrave MacMillan, London, 2005.

۱. ارسطو؛ اخلاق نیکوماخوس؛ ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۸.
۲. اسلامی، سیدحسن؛ «الهیات الهی، الهیات بشری؛ نقدی روش‌شناختی»؛ هفت آسمان، ش ۴۵، بهار ۱۳۸۹.
۳. اسلامی، سیدحسن؛ اخلاق و آیین نقد کتاب؛ تهران: خانه کتاب، ۱۳۹۱.
۴. اسلامی، سیدحسن؛ نوشتن در جزایر پراکنده: جستارهایی در اخلاق پژوهش؛ قم: نورمطاف، ۱۳۹۱.
۵. آشتیانی، جلال‌الدین؛ شرح بر زاد المسافر: معاد جسمانی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹.
۶. چالمرز، آلن اف؛ چیستی علم: درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی؛ ترجمه سعید زیباکلام؛ تهران: سمت، ۱۳۸۱.
۷. ساکالوفسکی، رابرت؛ درآمدی بر پدیدارشناسی؛ ترجمه محمدرضا قربانی؛ تهران: گام نو، ۱۳۸۴.
۸. سوکال، آلن و ژان برک مونت؛ یاه‌های مدرن: کاربرد نادرست علم در گفتار روشنفکران پست مدرن؛ ترجمه جلال حسینی؛ تهران: بازتاب نگار، ۱۳۸۴.
۹. شفیع کدکنی، محمدرضا؛ «نقش ایدئولوژی در تغییر معیارهای هنری (نگاهی به دگرگونی بوطیقا در دو سوی مرزهای ایران)»؛ بخارا، شماره ۹۵-۹۶، مهر و آبان ۱۳۹۲.
۱۰. شوپنهاور، آرتور؛ «کتاب و نویسندگی»؛ ترجمه کامران فانی، در کتاب الفبا، به همت غلامحسین ساعدی، ج ۲ [بی‌تا].
۱۱. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی عاملی؛ منیه المرید فی ادب المفید و المستفید؛ تحقیق رضا مختاری، قم: مرکز نشر الإعلام اسلامی، ۱۳۶۸.
۱۲. کاتس، استفن؛ «چگونه پست مدرن حرف بزنیم و پست مدرن بنویسیم»؛ در پست مدرنیته و پست مدرنیسم: تعاریف، نظریه‌ها و کاربردها، رابرت اودی [و دیگران]؛ ترجمه و تدوین حسینعلی نوذری؛ تهران: نقش جهان، ۱۳۸۰.
۱۳. کانت، ایمانوئل؛ تمهیدات: مقدمه‌ای برای هر مابعد‌الطبیعه آینده که به عنوان یک علم عرضه شود؛ ترجمه غلامعلی حداد عادل؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰.
۱۴. کانت، ایمانوئل؛ درس‌های فلسفه اخلاق؛ ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی؛ تهران: نقش و نگار، ۱۳۷۸.
۱۵. کوپرنیک در دوران افلاک آسمانی؛ ترجمه سیدحسن تقی‌زاده، در فلسفه علمی؛ لوکریوس [و دیگران]؛ ترجمه منوچهر تسلیمی [و دیگران]؛ تهران: سخن، ۱۳۳۸.
۱۶. گمپرتس، تئودور؛ متفکران یونانی؛ ترجمه محمدحسن لطفی؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۷۵.
۱۷. لیثی واسطی، ابو الحسن علی بن محمد؛ عیون الحکم و المواعظ؛ تحقیق حسین الحسنی البیرجندی؛ قم: دارالحدیث، ۱۳۷۶.
۱۸. مگی، بریان؛ «کانت در گفتگوی با جفری وارناک» در فلاسفه بزرگ: آشنایی با فلسفه غرب؛ بریان مگی؛ ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۲.
۱۹. مینوی، مجتبی؛ «اصرار بسیار مایه افساد می‌شود» در مینوی بر گستره ادبیات فارسی، به کوشش ماه‌منیر مینوی، تهران: توس، ۱۳۸۱.
۲۰. ویتگنشتاین، لودویگ؛ پژوهش‌های فلسفی؛ ترجمه فریدون فاطمی، تهران: مرکز، ۱۳۸۰.
۲۱. یاسپرس، کارل؛ زندگی‌نامه فلسفی من؛ ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: هرمس، ۱۳۷۹.